نگاهی به شاهنامه فردوسی از زاویه ای دیگر

شگفتی به گیتی چو رُستم...

علی جان بزرگی«جهانی»

شاخص‌ترین شخصیت شـاهنامه، رستم دستان است و شـاهنامه به گفته استاد جلال خالقی مطلق: «بی‌تردید بزرگترین ادب فارسـی و یکی از شاهکارهای ادب جهان و در کنار ایلیاد هُمر، یکی از دو اثر حماسـی جهان است. اگر آثاری چون مثنوی معنوی و دیوان شـمس و غزلیات حافظ، پاسخگوی پرسـش‌ها و داروی دردهای فرازمینی ایرانیـان اند، شـاهنامه کتاب معنویت زمینـی، آموزگار چگونه زیسـتن و بهترزیسـتن و شـناخت ننگ و نام،... است.»(شـاهنامه، پیرایش خالقی مطلق، بخش یکم، ص هفده)

شـاهنامه دروغ و فسانه نیسـت. کتاب زندگی است. چنانکه فردوسی در آغاز شاهنامه گفته است:

تو این را دروغ و فَسـانه مدان به یَکسـان رَوشن زمانه مدان

ازاو هرچه اندر خورد با خرَد دگربر ره رمز، معنی برد

هرآن چه که در شـاهنامه با خرد جـور در نمی‌آید، رمزی اسـت. مانند داسـتان ضحّاک. به گفته گلشیری: «منظـور از رمزی بودن یک اثـر توجه به لایه زمانی آن اسـت که از یک منظر، مثلا منظر فردوسـی، یک معنای محصّل بیشـتر ندارد... و هرمعنای دیگر که از آن بگیریم، تلقّی عصر ماست.» (گلشیری:۱۳۸۸:ص۵۹۹) یا مثلا دیو نماد مردم بد، بدکاره، ناسپاس و بداندیش است، چنان چه فردوسی خود در این باره می‌گوید:

تو مردیو را مردم بد شـناس کسی کو ندارد زیزدان سپاس

هـرآن کو گذشـت از ره مردمـی زدیوان شُـمَر مشمُرش آدمی (شاهنامه، بخش یکم/بهره ی ۲،ص۶۳۶)

گلشـیری درباره رمزی بودن فریـدون و ضحّاک نیز چنین می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود

بـه داد و دهش یافت این فرّهی تـو داد و دهش کن فریدون تویی(همان،بخش یکم/ ص ۴۸)

«فریدون رمزی اسـت از آن موعـود که خواهد آمد و ایـران را از بد اهریمن نجات خواهـد داد. ضحّاک رمزی است از سلطه تازیان که اگر هزار سال هم به طول بینجامد سـرانجام به پایان خواهد رسید.»(گلشـیری،۱۳۸۸،ص ۵۹۹)

رستم کیست؟

رسـتم پسـر زال (دَسـتان) و رودابه دختر مهراب، پادشـاه کابل از نژاد ضحّاک، نوه سـام نریمان(نیرم)، با نام‌هایی دیگر چون: تهمتن، گَو پیلتن، رسـتم دسـتان، تـاج بخش، زاده زابل در سیسـتان. نـام آورترین چهره اسـطوره‌ای ادبیات فارسـی و ایران بزرگ باستان، که از طریق گرشاسپ نسبش به جمشید پیشدادی می‌رسد. او آموزگار و استاد سیاوش، پسر کیکاووس و بهمن(اردشیر درازدست) پسر اسفندیار بود.

رسـتم، پهلوانی که جدّ اعلای مـادری اش ضحّاک، جد اعلای پدری اش جمشـید را با ارّه به دو نیم می‌کند. ضحاک نیز به فرمان سروش غیبی از کشته شدنش توسط فریدون جلوگیری می‌شود و به کوه دماوند به بند کشیده می‌شود.

تهمتن سه پسر داشت: سهراب، فرامرز، جهانگیر و یک دختر به نام بانوگشسـپ. یک نوه از طریق سهراب به نام برزو و دو برادر به نام‌های زَواره و شَـغاد. رستم با دسیسه برادر ناتنی اش شـغاد کشته می‌شـود. او در شجاعت و پهلوانی چنان بوده اسـت که فردوسی در وصف او چنین سروده است:

جهان آفرین تا جهان آفرید

سُواری چو رستم نیامد پدید

(شاهنامه، خالقی مطلق، بخش یکم، ص۲۶۵)

تهمتن تاریخی

تهمتن، رسـتم سورن پهلَو، سـپهبد دوران اشکانیان است. سَکایی بودن و یکی بودن محل فرمانروایی خاندان پهلوانان شاهنامه در سیستان، (سکستان، سرزمین سکاها) و خاندان سـورن، نیز می‌تواند مهـر تاییدی بر این گفته باشـد. برخی نیز رستم فرخ‌زاد را رستم حقیقی می‌دانند. او حدود سال ۳۰۰پیش از میلاد می‌زیسته است.(المنجد فـی الاعلام) «ذکر نام رسـتم در منظومه پهلوی درخت آسـوریک، ارتباط او را با محیط و عصر اشـکانیان نشان می‌دهد.» (زرین کوب:ص ۱۷۸)

اما رسـتم تهمتن دوست داشـتنی من، همان رستم اسطوره ای است. او که در همه زمینه‌های هنری و رزمی و بزمی سـرآمد دیگر پهلوانان است. کسی که با شنیدن نامش نیرو می‌گیریم، با شـادی‌هایش شاد می‌شویم و با اندوهـش اندهگین می‌گردیم و کوشـش می‌کنیم تا به اندازه توان، خود را شـبیه او گردانیم. رسـتمی که مایه غرور هر ایرانی است.

رستم که به گفته فردوسی یک «شگفتی» است، نماد ارزش‌هایی است که یک انسان می‌تواند جامع آن‌ها باشد. هـم اهل رزم، هم اهل بزم، هم خردمند، هم با سـنگ و هم با فرهنگ.

او اسـطوره ای اسـت که الگوی همـه زمان‌ها برای انسان‌های خواهان رشد و بالندگی است. او یک «شگفتی در گیتی» اسـت و سبب این شگفتی هم این است که او «خردمند و با سـنگ و فرهنگ» است. فردوسی در آغاز داستان نبرد رستم با کاموس کُشانی و ادامه کین خواهی سیاوش می‌گوید:

«هنگامی که طوس نوذر در راه کین خواهی سـیاوش به خطا «فَرود»، برادر ناتنی کَیخسرو را می‌کشد، کیخسرو از او خشمگین می‌شود و با لشکریان تندی می‌نماید و به آن‌ها اجازه دیدار نمی‌دهد.

بزرگان ایران برای حل این مشـکل نزد رستم می‌روند و از او می‌خواهنـد تا وسـاطت کند و میان لشـکریان و کیخسرو آشتی برقرار کند. رستم نزد کیخسرو می‌آید و به او می‌گوید چون پسـر و داماد طوس به دست فرود کشته شـده او ناچار به کین خواهی شـده و باید او را ببخشی. کیخسرو به احترام رستم، طوس را می‌بخشد:

شگفتی به گیتی چو رستم بس است

کزو داستان در دل هرکس است

سر مایه مردی و جنگ ازوست

خردمندی و سنگ و فرهنگ از اوست

(شاهنامه، بخش یکم، بهره ۲/ص۵۱۷)

نام رسـتم زال، همواره یاد آور شجاعت و جنگ آوری اوسـت همچنان که در بیت دوم بالا «سر مایه ی جنگ» خوانده شـده اسـت اما صفات دیگر او مورد غفلت واقع می‌شود.

صفاتی چون«خردمندی، سنگ (اعتبار، فرزانگی، وقار) و فرهنگ». این صفات ارزنده را می‌توان در سـیری کوتاه در رفتار او نمایان دید:

هنگام به دنیا آمدن رستم، رودابه درد زیادی می‌کشد. زال بی تاب می‌شـود و پرسـیمرغ را آتش می‌زند و از او کمک می‌جوید. سـیمرغ به یاری او می‌آید و می‌گوید که باید شـکم رودابه را شـکافت و بچه را بیرون آورد. یک موبَد (پزشـک) شکم او را می‌شـکافد و کودک را بیرون می‌آورد. {عمل جراحی رستَمانه و نه سزارین}. رودابه به هـوش می‌آید و کودک را نـزد او می‌آورند. چون کودک را می‌بیند چنین می‌گوید:«برَسـتَم از درد»، و به همین سبب نام کودک را رُستم نهادند. در کودکی رستم را پنج دایه شـیر می‌دادند و چون او را از شیر گرفتند به اندازه پنج مرد خوراکی می‌خورد. چون هشـت ساله شد گویی که سـام یل است به بالا و فرهنگ. چون کودکی ده ساله می‌شـود مانند یک پهلوان نامدار و جنگجو آماده نبرد و دفاع از ایران می‌شـود. او باید برای خودش اسبی انتخاب کند. بر هر اسبی سوار می‌شود تاب او را نمی‌آورد:

هر اسپی که رستم کشیدیش پیش

به پشتش بیفشاردی دست خویش

ز نیروی او پشت کردی به خم

نهادی به روی زمین بر، شکم

(شاهنامه، خالقی مطلق، بخش یکم، ص۱۸۷)

سرانجام از کابل مادیانی آوردند که کرّه‌ای داشت:

یَکی مادیان تیز بگذشـت خنگ برش چون بر شیر و، کوتاه لنگ

دو گوشش چو دو خنجر آبدار

بر و یال فربه، میانش نزار

یَکی کُرّه از پس به بالای اوی

سُرین و برش هم به پهنای او

سیه چَشم و افراشته، گاو دم

سیه خایه و تُند و پولاد سُم

تَنش پرنگار از کَران تا کَران

چو داغ گل سرخ، بر زعفَران

همی رَخش خوانیم و بوراَبرَش است

به رَنگ آتشی و به خوی آتش است

چو رستم برآن مادیان بنگرید

مر آن کرّه ی پیلتن را بدید (همان)

رستم تا کمندش را انداخت تا آن کرّه را بگیرد چوپان گفت: پهلوان اسپ دیگران را نگیر.

به رستم چنین گفت چوپان پیر

که «ای مهتر اسپ کسان را مگیر!»

بپرسید رستم که «این اسپ کی ست؟

که از داغ دو روی رانش تهی ست (همان)

چوپان گفت دنبال داغ او نباش. ما او را رخش رسـتم می‌خوانیم:

خداوند ابن را ندانیم کس

همی رخش رستمش خوانیم و بس (همان)

و هر کس که بخواهـد او را بگیرد مادرش آن گیرنده را می‌کشد:

بینداخت رستم کَیانی کمند

سر اَبرَش آورد ناگه به بند

بیامد چو شیر ژیان مادرش

همی خواست کندن به دندان سرش

بغُرّید رستم چو شیر ژیان

از آواز او خیره شد مادیان (همان)

رستم مشـتی بر مادیان زد که تنش لرزان شد و افتاد و سپس برخاسـت و تیز به سوی گله رفت. رستم بر کرّه او سوار شد:

بیفشارد ران رستم زورمند

بر او تنگ تر کرد خمّ کمند (همان)

چون رسـتم او را رام خویش کرد به چوپان گفت: این از آن کیسـت و چه بهایی دارد؟ چوپان به او گفت اگر تو رستمی برآن سوار شو و روی ایران زمین را راست گردان:

ز چوپان بپرسید ک«ین اَژدها

به چند است و این را که داند بها؟»

چنین داد پاسخ که «گر رستمی

بر او راست کن روی ایران زمی!

مراین را بر و بوم ایران بهاست!

بر این بر، تو خواهی جهان کرد راست !»

لب رستم از خنده شد چون بُسَد

همی گفت: «نیکی ز یزدان رَسد (همان: ص۱۸۸)

دل زال شـاد شد که پسـر فرخ او دارای اسپی چون رخش شده اسـت و به شکرانه آن، در گنج گشاد و دینار بخشید.

کارل گوستاو یونگ(۱۸۷۵-۱۹۶۱) یکی از رایج ترین نمادهای تعالی را سفر تنهایی می‌داند. (موسوی:۱۳۸۷)

رستم سفر تنهایی خود را برای پخته شدن و کمال در نخستین ماموریت خود از پدرش زال خردمند می‌گیرد و بـه دنبال کَیقباد به دامنه البـرز کوه می‌رود تا او را برای پادشاهی ایران بیاورد.

چون به دامنه کوه می‌رسد گروهی جوان را می‌بیند که به عیش و نوش نشسته‌اند.

یکـی از آن جوان‌ها جلو می‌آید و به رسـتم می‌گوید بیا و کمی با ما بنوش و اسـتراحتی کن و سپس به دنبال کارت برو. رسـتم می‌پذیرد و کنار آن‌ها می‌نشیند تا لبی تر نماید.آن جوان می‌گوید به کجا می‌روی؟

تهمتن پاسـخ می‌دهد به دنبال کَیقبـاد می‌روم. آن جوان می‌گوید: کیقباد من هستم.

رسـتم چون این سخن را می‌شنود از کنار او به پایین می‌نشـیند و می‌گوید تو پادشاهی و من پهلوانم و باید به احترام تو پایین تر از تو بنشینم.

ز گفتار رسـتم دلیر جُـوان بخندید و گفتش که ای پهلوان

ز تخم فریدون منم کَیقباد پدر بر پدر نام دارم به یاد

چو بشـنید رستم، فرو برد سر به خدمت فرود آمد از تخت زر

(شاهنامه براساس چاپ مسکو،ص ۱۹۱)

آنها با هم به سـوی ایـران باز می‌گردنـد و در راه با گروهی از تورانیان روبرو می‌شوند و او به کیقباد می‌گوید: تو نباید بجنگی و من وظیفه دارم از تو دفاع کنم. تهمتن آن گـروه را تار و مار می‌کند و بـا پیروزی به نزد پدرش زال باز می‌گردد و ماموریتش را با خوبی به پایان می‌برد.

بار دیگر «خردمندی و سنگ و فرهنگ» او را می‌توان در گـذر از «هفت خان» مشـاهده نمود. پدرش زال او را فرا می‌خواند و می‌گوید: پسرم می‌دانم اکنون هنگام بازی کردن تو اسـت اما جز تو کسی نمی‌تواند این ماموریت را به خوبی انجام دهد و کَیکاوس را از چنگال دیوان مازندان نجات دهد. زال می‌گوید برای رسیدن به مازندران دو راه هسـت که یکی طولانی و امـن و دیگری کوتاه و پرخطر اسـت. رسـتم راه کوتاه و پرخطر را برمی‌گزیند و زال و رودابه او را با چشـم گریان بدرقه می‌نمایند. او بر رخش رخشـنده سوار می‌شـود و می‌تازد و دومین سفر تنهایی خـود را برای رسـیدن به کمال آغاز می‌کنـد. خان اول رخش، شیر را می‌کشـد. خان دوم را با گذشتن از بیابان خشک پشت سر می‌گذارد.در خان سوم اَژدها را می‌کشد و در خان چهارم با سـفره ای گسترده مواجه می‌شود که پیرزن جادوگر برای فریفتن او گسـترده اسـت. او پس از خوردن غذا و نوشـیدن مَی، تنبـوری که آن جا بوده برداشـته و هنرنمایی می‌نماید و می‌نـوازد و ترانه ای در وصف حال خویش می‌خواند:

که آواره و بد نشـان رسـتم اسـت که از روز شادیش بهره کم است

همه جای جنگ اسـت مَیدان اوی بیابان و کوه است بستان اوی

همه رزم با شـیر و بااَژدها ز دیو و بیابان نیابد رها

(شاهنامه، بخش یکم/ ص۲۱۵)

پس از ظاهرشـدن پیرزن جادو که خود را چون زنی زیبا و جوان آراسته است، رستم نام خدا را بر زبان می‌آورد و آن پیـرزن جادو چهره حقیقی خود را نشـان می‌دهد. رستم او را می‌کشد و به سوی خان پنجم رهسپار می‌شود تا تجربه ای دیگر را از سر بگذراند.

در خان پنجم با پهلوانی به نام «اولاد» روبرو می‌شـود که با گروهی به رسـتم می‌تازند اما رسـتم برآن‌ها چیره می‌گردد و اولاد به رسـتم می‌گوید اگر مرا نکشـی مکان دیو سپید را به تو نشان می‌دهم.

رسـتم به او می‌گوید اگر دروغ نگویی و مرا درسـت راهنمایـی کنی پـس از پیروزی بر دیو سـپید و نجات کیکاوس و شکست شـاه مازندران، حکومت آن جا را به تو می‌دهم. اولاد می‌پذیرد. خان ششـم ارژنگ دیو توسط رستم کشـته می‌شود و اولاد راستی خود را در راهنمایی رستم نشان می‌دهد.

در خان هفتم اولاد، رستم را به غار دیو سپید می‌برد:

چو رخش اندر آمد بدان هفت کوه

بدان نرّه دیوان گشته گروه

به نزدیکی غار بی بن رسید

به گرد اندرش لشکر دیو دید

بداولاد گفت آن چه پرسیدمت

همه بر ره راستی دیدمت

کنون چون گه کینه آمد فراز

مرا راه بنمای و بگشای راز

(شاهنامه،بخش یکم،ص۲۲۱)

رسـتم دیوسپید را می‌کشـد و از جگر او برمی‌دارد تا چنـد قطره از خون آن را بر چشـمان کیکاوس که نابینا شده اسـت بگذارد و شـفا دهد. او چنین می‌کند و پس از پیروزی در جنـگ مازندران با دیوان و نجات کیکاوس و دیگـر پهلوانان ایـران، حکومت مازنـدران را به اولاد می‌بخشد و همراه کیکاوس باز می‌گردد.

نشـان دیگر «خردمندی و سنگ و فرهنگ» رستم را در نجات دادن هنرمندانه بیژن از توران زمین مشـاهده می‌توان نمود. بیژن تنها پسـر گیو گودرز به عشق منیژه به در بار افراسیاب گرفتار می‌شود، در چاهی زندانی شده و سـنگ بزرگی بر دهانه چاه گذاشته اند و تنها روزنی باز گذاشـته اند تا منیژه که تا پای جان او را دوسـت داشت بتواند به او غذا بدهد.چون گرگین خبر اسارت بیژن را به کیخسـرو می‌دهد و گیو پدر بیژن بی‌تابی می‌کند، رستم داوطلب می‌شـود که او را نجـات دهد. تهمتن گروهی از پهلوانـان گزیده ایران را در هیئت یـک کاروان بازرگانی بـا خود به توران زمین می‌بـرد و وانمود می‌کند که خود تاجری بزرگ اسـت. او پس از جلـب اعتماد تورانیان در نزدیکی کاخ افراسیاب بازاری راه‌اندازی می‌کند و با مهارت زیادی در نقش یک بازرگان نقش آفرینی می‌نماید.

منیژه از آمدن کاروان تجاری ایرانیان آگاه شـده و نزد رسـتم می‌آید و با گریه و زاری بـه او می‌گوید که آیا تو رستم هستی و بیژن در چاه اسیر است؟! رستم چون یک بازیگر توانا، بر او بانگ می‌زند و می‌گوید من یک بازرگان هسـتم که به تجارت آمده ام و از جنگ و سیاست چیزی نمی‌دانم و رسـتم را هم نمی‌شناسم ولی دلم به حال تو می‌سـوزد. پس این مرغ بریان را به تـو می‌دهم تا برای همسرت ببری. چون منیژه مرغ بریان را برای بیژن می‌برد و داستان را برای او بازگو می‌کند بیژن خوشحال می‌شود و انگشتر رستم را از درون شکم مرغ بریان در می‌آورد و به منیژه می‌گوید که به زودی رسـتم او را نجات خواهد داد. رستم و پهلوانان همراهش به نجات بیژن می‌روند. سنگی که روی درب چاه بوده پهلوانان ایران نمی‌توانند بردارند و رستم یک تنه سنگ را برمی‌دارد و بیژن و منیژه را نجات می‌دهد و به ایران باز می‌گرداند.

«خردمنـدی و سـنگ و فرهنگ» پوردسـتان را در کسـوت اسـتادی و معلمی او برای سیاوش و بهمن پسر اسـفندیار نیز می‌توان ملاحظه نمود. او آن چنان سیاوش را آمـوزش می‌دهد که علاوه بـر رزم آوری و جنگجویی، تمام خصلت‌های جوانمردی و راسـتگویی و پاکدامنی را از رستم می‌آموزد.

رسـتم آن چنان به اسـتادی و مربی گری و پهلوانی شهرت داشـته است که پس از کشـتن اسفندیار بزرگ ترین پهلوان شـاهنامه پس از خودش، اسفندیار به رستم می‌گوید اکنون که من به دسـت تو کشـته شـوم تنها یک خواهش از تو دارم و آن این اسـت که پسـرم بهمن (اردشـیر) را تو آموزش دهی و مربی او باشـی و رسـتم می‌پذیرد. هرچند پس از رستم او انتقام پدرش را از زال و رودابه و فرامرز پسر رستم می‌گیرد.

نتیجه

شـاید یکی از بهترین دیدگاه‌ها در باره رستم، سخنان شاهرخ مسـکوب(۱۳۰۴-۱۳۸۴) باشد که می‌توان آن را چون نتیجه ای بر این نوشتار آورد:

«زندگی رستم واقعی نیست. تولد و کودکی و پیری و مرگ او همه فوق بشـری یا شاید بتوان گفت غیر بشری است. ولی با این همه مردی حقیقی تر از رستم و زندگی و مرگی بشـری‌تر از آن او نیسـت. او تجسم روحیات و آرزوی‌های ملّتی است...»(۱۳۹۴،ص ۵)

رستم به راسـتی یک رمز شـگفتی افزاست. چنانچه مولانا در غزلیات شـمس (با تخلص شعری خاموش) نیز به او افتخار نموده، او را عفیف و پاکدامن دانسـته و خود را یار او می‌داند:

خامُش! ز عشق بشنو،گوید:

«تو گر مرایی

من یار رُستَمانم، نی یار مرد حیزم

(غزل۶۳۶،ص۸۹۰تصحیح شفیعی کدکنی)

مولانا در آرزوی داشتن چنین مردی در کنارخود است:

زین همرهان سسـت عناصر دلم گرفت شیرخدا و رستم دَستانم آرزوست(همان،غزل۱۳۴)

شـاهنامه،«کهن ترین اثر فارسی است که به دست ما رسیده است و با محتوای اسـاطیری، داستانی، تاریخی، و غنـای ادبی خود، بر سراسـر ادب و هنر نوشـتاری و شـنیداری و دیداری کشور خود و تا حدودی همسایگان تاثیر نهاده است.»

(شاهنامه،خالقی مطلق،پیشگفتار)

کدام بنایی است که پس از گذشت بیش از هزار سال، همچنان محکم، زیبا، دل انگیز، تازه و قابل سکونت باشد، که شاهنامه است؟!

منابع:

۱- شاهنامه، پیرایش استاد جلال خالقی مطلق، بخش یکم، بهره ۱و ۲، انتشارات سخن، تهران:۱۳۹۴

۲- گلشیری، هوشنگ، باغ در باغ، جلددوم، چاپ سوم، انتشارات نیلوفر،تهران: ۱۳۸۸

۳- مسکوب، شاهرخ، مقدمه‌ای بررستم و اسفندیار،چاپ هشتم، انتشارات علمی و فرهنگی،تهران:۱۳۹۴

۴- مولانـا جلال الدین محمد بلخی،غزلیات شـمس تبریز،مقدمه،گزینـش و تفسـیر، محمـد رضا شـفیعی کدکنی،غـزل ۱۳۴،ص ۲۹۷، انتشـارات سـخن،چاپ دوم،تهران:۱۳۸۸

۵- «پیوند خرد و اسـطوره درداستان زال»،نوشته ی آقای دکترسـیدکاظم موسـوی و خانم اشرف خسروی، پژوهشـنامه علوم انسانی، شـماره ۵۸، تابستان۱۳۸۷، صص۱۹۵-۲۰۸

۶- ویکی پدیا

۷- المنجد فی الاعلام،جلد۲، ص ۳۰۶، دارالمشـرق، بیروت،۱۹۷۳

۸- زرّین کوب، عبدالحسین، روزگاران، چاپ پانزدهم، انتشارات سخن،تهران: ۱۳۹۴

۹- شـاهنامه، براسـاس چـاپ مسـکو،تحت نظری. ا.برتلس، چاپ اول (دوره چهارجلدی)، انتشـارات سوره، تهران: ۱۳۷۷

ajbozorgi@gmail.com

نگاه

گفت‌وگو با بازیگر و کارگردان پیشکسوت تئاتر

آهای آیندگان درباره ما با رأفت داوری کنید

ایران تئاتر نوشت: رضا فیاضی، هنرمند پیشکسوت تئاتر با بیان اینکه هنرمندان به واسطه موقعیت شغلی و اجتماعی که در میان مردم دارند، خیلی زیر ذره‌بین هسـتند، گفت فعالیت در عرصه تئاتر، سـینما و تلویزیون به عنوان شـغل اول و تنها شـغل بسیاری از هنرمندان است و قطعاً بسـته شدن سالن‌های تئاتر و کنسل شدن بسیاری از پروژه‌های تصویری می‌تواند در اقتصاد و شرایط معیشتی هنرمندان تاثیر به‌سـزایی بگذارد، متاسفانه قضاوت‌های بیجا و عجولانه از سوی مردم و حتی بسیاری از اهالی تئاتر ضربه بسیار سنگینی به این هنر وارد می‌کند. فیاضی با طرح این پرسـش که مگر یک هنرمند تا چه حد می‌تواند بیکار باشد و هیچ فعالیتی انجام ندهد و خانه‌نشـین شود؟ بخشی از شعر برتولت برشت را خواند: آهای آیندگان وقتی به روزی رسیدید که انسان یاور انسان بود، درباره ما با رأفت داوری کنید.

رضا فیاضی بازیگر، نویسنده، صداپیشه و کارگردان فعال در حوزه تئاتر و سینما متولد ۱۵ مرداد ۱۳۳۲ و فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای تهران است.

«عیش و نیسـتی»، «بازرس کل» و «یکی از این روزها» ازجمله آثار تله‌تئاتر با بازی رضا فیاضی به شمار می‌روند.

«چریکه تارا»، «روز واقعه»، «روسـری آبی»، «دیوانه در شهر»، «کلاه پهلوی» و «من ترامپ نیستم» تنها بخشی از آثار این هنرمند در حوزه تصویر است.

همچنین کتاب‌های «داستان تتو»، «پرسه در پاریس»، «قصه‌های ملی»، «مردی با لاک قرمز» و «صندوقچه اسـرارآمیز و داستان‌های دیگر» تاکنون به قلم رضا فیاضی روانه بازار کتاب شـده اسـت. با او به گفت‌وگویی کوتاه پرداختیم که در ادامه می‌خوانید. رضا فیاضی با اشـاره بـه فعالیت‌های اخیر خود در عرصه تئاتر گفت: «در حال حاضر شرایطی را سپری می‌کنیم که که کار کردن در آن بسیار سـخت شده اسـت. من قرار بود نمایشـی را که خودم به نگارش درآورده بودم در تـالار هنر کارگردانی کنم و مراحل پیش‌تولید کار هم آغاز شـده بود که به ناچار از ادامه کار بازماندم.» این هنرمند پیشکسوت افزود: «هنرمندان به واسطه موقعیت شـغلی و اجتماعی که در میان مردم دارند؛ خیلی زیر ذره‌بین هستند و کوچک‌ترین حرکت آن‌ها در بسیاری موارد باعث شدت برخورد و انتقادهای تند جامعه خواهد شد. نمونه این برخوردها در سفری که از سوی موسسه هنرمندان پیشکسوت به مشهد اتفاق افتاد، دیده شد. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به طور سرزده در جمع هنرمندان حضور پیدا کرد و این موضوع باعث شد تا افراد حاضر در سـفر مورد هجمه شدیدی قرار بگیرند. با این وجود ما سعی کردیم از شرایط به دسـت آمده نهایت اسـتفاده را کرده باشـیم و به همین دلیل با خانم فرزانه نشـاط‌خواه در مورد آزادی هنرمندانی که در شرایط فعلی گرفتار شده‌اند با وزیر صحبت کردیم و اسامی هنرمندان را به ایشان ارائه کردیم.»

فیاضی با بیان اینکه متاسـفانه ما در بسـیاری از مواقع خیلـی زود به قضاوت می‌پردازیم، گفت: «بعضی افراد اجرای نمایش «پرده خانه» به کارگردانی گلاب آدینه را در این شـرایط کار درستی می‌دانند؛ چون معتقد هستند او با این کار حرف خودش را روی صحنه می‌زند و در مقابل بسیاری نیز معتقد هستند اکنون زمان مناسبی برای کار کردن نیست.»

او ادامه داد: «البته این فقط هنرمندان تئاتر و سـینما هستند که بابت کار دچار مشکل شده‌اند و مشاغل دیگر، همچنان به فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌شان مشـغول هستند. در حالی که ما جز تئاتر، سینما یا همکاری با صداوسیما و آثار تلویزیونی کار دیگری نداریم. البته که قطعا تلویزیون باید برای مردم باشـد و به تولید برنامه و مجموعه‌های تلویزیونی که خواست آن‌هاست، بپردازد.»

این هنرمند ضمن تاکید بر اینکه تئاتر شـغل و حرفه ماست، افزود: «به نظرم ما هنرمندان نیز باید به کار خود ادامه دهیم زیرا ما از طریق حرفه‌مان، حرف جامعه را به تصویر می‌کشـیم. در همین شرایط همچنان اجراهایی روی صحنه هست که می‌تواند مخاطب را با خود همراه کند و حرف دل او را به زبان هنر بیان کند. قطعا مخاطب برای تماشای اجرای خوب به سالن خواهد رفت.»

فیاضی با بیان اینکه قضاوت‌های عجولانه باعث خانه‌نشـین شـدن بسیاری از هنرمندان شده است، گفت: «فعالیت در عرصه تئاتر، سینما و تلویزیون به عنوان شـغل اول و تنها شغل بسیاری از هنرمندان است و قطعاً بسته شدن سالن‌های تئاتر و کنسـل شدن بسیاری از پروژه‌های تصویری می‌تواند در اقتصاد و شرایط معیشتی هنرمندان تاثیر به‌سزایی بگذارد، متاسفانه قضاوت‌های بیجا و عجولانه از سوی مردم و حتی بسیاری از اهالی تئاتر ضربه بسیار سنگینی به این هنر وارد می‌کند.» او ادامه داد: «مگر یک هنرمند تا چه حد می‌تواند بیکار باشـد و هیچ فعالیتی انجام ندهد و خانه‌نشین شـود؟ قطعاً برای ادامه زندگی نیاز به فعالیت هنری داریم.»

رضا فیاضی سـخنان خود را با این شعر از برشـت، نویسنده و کارگردان آلمانی پایان داد:

«آهای آیندگان، شما که از دل توفانی بیرون می‌جهید که ما را بلعیده است

وقتی از ضعف‌های ما حرف می‌زنید

یادتان باشد

از زمانه سخت ما هم چیزی بگویید

به یاد آورید که ما بیش از کفش‌هامان کشور عوض کردیم

و ناامیدانه میدان های جنگ را پشت سر گذاشتیم

آنجا که ستم بود و اعتراضی نبود

این را خوب می‌دانیم

حتی نفرت از حقارت نیز آدم را سنگدل می‌کند

حتی خشم بر نابرابری هم صدا را خشن می‌کند

آخ، ما که خواسـتیم زمین را برای مهربانی مهیا کنیم، خود نتوانسـتیم مهربان باشیم

اما شما وقتی به روزی رسیدید که انسان یاور انسان بود درباره ما با رأفت داوری کنید.»

خبر

برگزاری نمایشگاه کاریکاتور با موضوعِ آلودگی هوا

خانه کاریکاتور ایران نمایشـگاهی گروهی از آثار هنرمندان ایرانی با عنوانِ «آسمان آبی» و با تمرکز بر موضوع آلودگی هوا برگزار می‌کند.

به گزارش ایسنا، در توضیح این نمایشگاه آمده است: آلودگی هوا، دیرزمانی اسـت که به چالشی جدی در جوامع مدرن و انسـان معاصر تبدیل شده و آلاینده‌های خطرناک ناشی از مراکز صنعتی و رشد چشمگیر تردد خودرو ها؛ نه تنها خطری مهلک برای سلامت و جان شهروندان فراهم کرده است، بلکه محیط زیسـت و حیات دیگر جانداران را مورد تهدید قرار داده است. شاید یکی از راه های کاهش آلودگی هوا، استفاده حداقلی از سوخت های فسیلی و اسـتفاده از حمل و نقل عمومی کارآمد باشـد تا سلامت شهروندان حفظ شده و بقای زندگی دیگر موجودات نیز تضمین شود. اما در این راستا، نقش تک تک شـهروندان و اقدامات تاثیرگذار مبادی ذیربط با توسعه راهکارهای آموزشی در جهت کاهش آلودگی هوا بسیار موثرتر خواهد بود. یکی از واسطه های اثر بخش در حوزه آموزش و تأمل در مسائل فرهنگی اجتماعی و زیست محیطی، به کارگیری هنرهای تصویری و به ویژه کارتون و کاریکاتور اسـت. از این رو خانه کاریکاتوراریان، در راستای گسترش آموزش های شهروندی از نگاه تاثیرگذار هنرمندان طنز ترسیمی(کارتون)، نمایشگاه کارتون «آسمان آبی» را برگزار می‌کند.

در این نمایشـگاه آثار ۲۰ هنرمند ایرانی و خارجی با رویکرد آلودگی هوا و موضوعات: معضلات شهری و مسائل زیست محیطی در معرض نمایش قرار خواهد گرفت.

نمایشـگاه «آسـمان آبی» از ۱۴ دی تا ۱۴بهمن۱۴۰۱ در خانه کاریکاتور ایران دایر خواهد بود. علاقه مندان می توانند برای بازدید، روزهای شـنبه تا چهارشنبه از ساعت ۹تا ۱۶و پنجشنبه ها ساعت ۹ تا۱۲ به استثنای روزهای تعطیل به خانه کاریکاتور ایران مراجعه کنند.